بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 9 آذر 1392.

**خلاصه جلسه قبل و این جلسه:**

عمده­ی بحث جلسه­ی قبل پیرامون این بحث بود که رابطه­ی روایات و با قرآن و تفسیر آن، چگونه است. گذشت که در این مساله، دو گرایش وجود دارد. گرایش اول، گرایش مانند شیخ طوسی ره است که در تفسیر قرآن توجه چندانی به روایات نداشتند. بر اساس این گرایش، روایات تنها می­توانند موید مطلبی باشند که ما از قرآن استفاده نموده­ایم. گرایش دیگر، گرایش اخباری­ها است که تفسیر قرآن را بدون روایات، صحیح نمی­دانند. بر اساس مبنای ایشان، اگر روایتی ذیل آیه­ای وارد نشده است، آن آیه دیگر قابل استناد نیست. گذشت که برای نقادی این دو مبنا، باید به مجموع آیات و روایات در این زمینه مراجعه نمود. با مراجعه به مجموع ادله می­یابیم که هر دو مبنا صحیح نیستند. در این جلسه با بررسی مجموع آیات و روایات اثبات خواهیم نمود که گرچه ظاهر آیات، قبل از مراجعه به روایات قابل استناد نیستند، لکن اینگونه نیست که اگر روایتی ذیل آیه­ای پیدا نشود، آن آیه کلا قابل استناد نباشد.

**ادامه­ی نقد هر دو گرایش:**

همان­طور که گذشت، دو گرایش در رابطه­ی روایات با قرآن وجود دارد. البته، این دو گرایش، در مقام عمل، گرایش­های خالصی نیستند، به این معنا که اخباری­ها که معتقدند بدون وجود روایت، ظاهر قرآن حجت نیست، اکثر اوقات نسبت به آیاتی که معنای واضحی دارند، عملا نیازی به تفسیر نمی­بینند و به ظاهر آیه اخذ می­نمایند. همچنین افرادی که معتقدند خود آیات قرآن برای فهم کافی هستند و روایات تنها جنبه­ی تاییدی دارند، در عمل اینگونه نیست که کاملا به این مبنا ملتزم باشند. حتی این افراد نیز در جهاتی که بعدا بیان خواهیم کرد، برای فهم قرآن به روایات رجوع می­کنند. بنابراین، گرچه از لحاظ نظری، دو مبنا وجود دارد، لکن در عمل اینگونه نیست که دو طرف، کاملا ملتزم به مبنای خود باشند.

به هر صورت، ادعای ما این بود که برای داوری بین این دو مبنا باید به مجموع ادله - یعنی آیات و روایات - توجه شود. در این جلسه به بررسی آیات و روایات در این زمینه می­پردازیم:

**بررسی آیات قرآن:**

آیاتی در قرآن کریم که با این مساله مرتبط هستند، عبارتند از:

**«وَ هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»**[[1]](#footnote-1)؛ بر اساس این آیه، باید از قرآن تبعیت نمود.

**«كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْباب»**[[2]](#footnote-2)؛ بر اساس این آیه، باید در آیات قرآن تدبر نمود.

**«وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآناً أَعْجَمِيّاً لَقَالُوا لَوْ لاَ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَ أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ»**[[3]](#footnote-3)؛ بر اساس این آیه، قرآن مایه­ی هدایت و شفاء است.

**«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى‏ لِلْمُسْلِمين»**[[4]](#footnote-4)؛

**«هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ»**[[5]](#footnote-5)

**«يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَكُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبيناً».**[[6]](#footnote-6)

این آیات، اشاره به این مطلب دارند که قرآن برای تمامی مردم، آشکار و بیّن و شفاء و هدایت است و مردم موظفند که در آیات آن تدبیر نمایند. از این آیات دو برداشت نا صحیح شده است:

**برداشت اول:**

این برداشت، مبتنی بر مبنای اخباری­ها است. بر اساس این برداشت، مراد از این آیات، این است که مجموع آیات قرآن من حیث المجموع، هدایت و شفاء و نور هستند، در حالیکه برخی از آیات آن، شفاء و هدایت ندارند.

**نقد:**

نسبت دادن حکمی که مختص قسمتی از قرآن است، به کل این مجموعه، عرفا صحیح نمی­باشد؛ لذا چنین برداشتی از آیات، خلاف فهم عرف است. مشابه این مساله، ذیل حدیث «رفع عن امتی تسعۀ» وجود دارد.[[7]](#footnote-7) بر اساس حدیث رفع، نُه مورد هستند که مختص امت پیامبر اسلام ص هستند. شیخ طوسی ره ذیل این حدیث شریف می­فرمایند: عده­ای معتقدند که مراد از این روایت، رفع مجموع من حیث المجموع است و رفع کل بما هو کل از مختصات امت پیامبر ص است و الا تعدادی از این موارد نُه­گانه در امت­های پیشین نیز وجود داشته است. شیخ طوسی ره می­فرمایند: کلام این افراد، شتتٌ من الکلام است.[[8]](#footnote-8) اینکه رفع نُه موردِ اختصاصی، به اعتبار برخی از این موارد باشد، عرفی نیست. همین نکته در مورد این برداشت از آیات قرآن نیز صادق است. بله، اگر حجم بسیار محدودی از آیات قرآن، نور و شفاء و هدایت نباشند، عرفا مانعی نیست که هدایت به کل قرآن نسبت داده شود. به طور مثال، وقتی گفته می­شود «این خانه برای سکنی شما تدارک دیده شده است»، مراد این است که عمده­ی این منزل برای سکونت است و اگر گوشه­ای از آن، انباری غیر قابل سکونتی باشد، منافاتی با این جمله ندارد.

البته، این استدراک در مورد حدیث رفع صحیح نیست؛ زیرا حدیث رفع متضمن عدد است و عدد نوعی نصوصیت دارد؛ لذا نمی­توان گفت که اگر هشت مورد از این موارد از مختصات امت اسلام باشد، صحیح است که بگوییم: این نُه مورد اختصاصی، از ایشان رفع شده است.[[9]](#footnote-9)

بنابراین، آیات مذکور، جنبه­ی انحلالی دارند و شامل کل قرآن هستند، و لو به اعتبار جلّ و معظم آیات آن. دستور به تدبر، دستور به تدبر کل آیات قرآن است، نه قسم خاصی از آن. بله، ممکن است آیاتی مانند حروف مقطعه باشند که معنای مشخصی نداشته باشند. لکن این موارد محدود هستند و منافاتی با امر به تدبر کل قرآن ندارند. اما اینکه حجم عظیمی از آیات قرآنی، مبهم باشد - کما اینکه بر مبنای اخباری­ها اینگونه است- این مساله با آیات مذکور منافات دارد.

**برداشت دوم:**

برداشت دوم از این آیات، این است که بر اساس آیات مذکور، قرآن به تنهایی برای تفسیر خود کافی است و برای تفسیر آیات نیاز به مراجعه­ی به غیر قرآن نیست.

**نقد:**

این برداشت نیز صحیح نیست؛ زیرا اولا: هیچ­کدام از آیات مذکور، ذاتا ظهور در این مطلب ندارند که قرآن به تنهایی نور و شفاء و هدایت است و برای فهم آن نیاز به مراجعه به امر دیگری نیست. ثانیا: با فرض اینکه، این آیات ذاتا ظهوری در این مطلب داشته باشند، باز هم قرائنی وجود دارد که نشان می­دهد، بنای قرآن بر این نیست که خود بسنده باشد و نیاز به امری دیگری نداشته باشد:

**قرینه­ی اول:**

در خود آیات قرآن، پیامبر ص به عنوان معلم قرآن معرفی شده­اند. قرآن برای پیامبر ص تنها شأن تلاوت کردن و رسول بودن قائل نیست، بلکه ایشان ص را معلم قرآن می­داند. آیات زیادی به این مضمون وجود دارد، از جمله:

**«رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ»**[[10]](#footnote-10)؛ در این آیه، دو شأن برای پیامبر ص بر شمرده شده است: تلاوت و تعلیم. تعلیم کتاب، امری غیر از کتاب است و اگر قرار باشد که قرآن، خود بسنده باشد، دیگر تعلیم کتاب معنا ندارد.

**«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ»**[[11]](#footnote-11)؛ بر اساس این آیه نیز پیامبر ص علاوه­ی بر شأن تلاوت کردن و تزکیه نمودن امت، شأن تعلیم کتاب و حکمت را نیز داراست.

این آیات، نشان می­دهند که قرآن، کتاب خود آموز نیست و نیازمند معلم است.

**قرینه­ی دوم:**

در میان عالمان دینی، هیچ کسی قائل به این نیست که شأن نزول در فهم آیات قرآن دخالت ندارد. شأن نزول آیات به عنوان قرائن کالمتصل هستند. اینگونه نیست که شأن نزول هر آیه­ای چسبیده­ی به آن باشد؛ بلکه آیات بسیاری در قرآن وجود دارند که توجه به شأن نزول آن­ها باعث می­شود که مفاد آن­ها کاملا تغییر نماید. برای توضیح این مساله، دو نمونه­ را بیان خواهیم نمود:

**نمونه­ی اول:**

در آیه­ی 158 سوره­ی بقره آمده است:

**«إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»**

در مورد این آیه، بین مفسرین اختلاف وجود دارد. برخی معتقدند: بر اساس عبارت «لا جناح علیهما ان یطوف بهما»، سعی به صفا و مروه واجب نیست.[[12]](#footnote-12) اگر سعی صفا و مروۀ واجب بود باید آیه اینگونه بود: «فعلیکم ان تسعوا بین الصفا و المروۀ».

لکن با مراجعه به شأن نزول این آیه، می­فهمیم که فهم این افراد صحیح نیست. در روایات معصومین ع و نیز روایاتی از عایشه و ...، توضیحاتی پیرامون شأن نزول این آیه داده شده است.[[13]](#footnote-13) این روایات، گرچه تفاوت­هایی با یکدیگر دارند، لکن مفاد نهایی آن­ها یکسان است. در روایات شیعه وارد شده است: در سالی که قرار بود پیامبر ص عمرۀ القضا انجام دهند، بنا بر این شد که مشرکین به مدت چند روز بت­های خود را از صفا و مروه بر دارند تا مسلمانان بتوانند سعی صفا و مروۀ را انجام دهند. برخی از مسلمانان تاخیر کرده بودند و با فاصله­ی چند روز به مکه رسیده بودند. وقتی این عده فهمیدند که بت­ها مجددا بر صفا و مروۀ قرار گرفته­اند، مردد شدند که سعی صفا و مروۀ را انجام دهند یا خیر. برای همین مساله، این آیه نازل شد و فرمود: دو کوه صفا و مروۀ از نشانه­های الهی هستند و مانعی نیست که مسلمانان - با وجود بت­ها- سعی خود را انجام دهند. «فلا جناح علیه ان یطوف بهما».[[14]](#footnote-14) لذا بر اساس شأن نزول، می­فهمیم که آیه در مقام دفع مانع است، نه بیان اصل مقتضی. مقتضی وجوب سعی صفا و مروۀ وجود داشته است و مسلمانان نیز از این مقتضی آگاه بوده­اند، لکن ایشان در مانعیت این بت­ها شک داشتند که آیه نازل شد و تکلیف آن­ها را روشن نمود. آیه می­گوید: وجود بت بر روی این دو کوه باعث نمی­شود که آن­ها از شعائر الله بودن، خارج شوند و وجوب ساقط شود.

بنابراین، ضمیمه کردن شأن نزول به آیه باعث شد که معنای آن کاملا تغییر نماید. نمونه­های دیگری نیز برای این مساله وجود دارد که بعدا به آن­ها اشاره خواهیم نمود. البته، باید توجه داشت که مراد ما این نیست که مورد، مخصص است، بلکه مراد این است که مورد، باعث تغییر فهم از حکم کلی می­شود.

بنابراین، دخالت شأن نزول در فهم مفاد آیه، امر بسیار واضحی است و به همین سبب، مفسرین مکررا به بحث اسباب نزول می­پردازند.

**نمونه­ی دوم:**

یکی از مواردی که شأن نزول در تاثیر آیه موثر است، همین آیات ارث است. در دو موضع از سوره­ی نساء بحث کلاله مطرح شده است.[[15]](#footnote-15) در این دو موضع، دو حکم مختلف بیان شده است. در این دو آیه هیچ قرینه­ای برای اینکه مراد از این دو حکم را بیان نماید، وجود ندارد، بلکه از قرائن خارجی بدست می­آید که یک آیه پیرامون کلاله­ی ابی است و دیگری در مورد کلاله­ی امی.[[16]](#footnote-16) بنابراین، الزاما اینگونه نیست که خود آیه به تنهایی مراد خود را توضیح دهد.با مراجعه به آیات نیز می­یابیم که مفاد بسیاری از آیات بدون قرائن خارجی، روشن نیست. البته باید توجه داشت که معنای این سخن، این نیست که شأن نزول­هایی که مفسرین ذکر کرده­اند، حجت هستند، بلکه بحث در مورد اصل دخالت شدن نزول در فهم آیه است.[[17]](#footnote-17)

نکته: برخی معتقدند: از آنجا که آیات قرآن در بستر فرهنگی جاهلیت نازل شده­اند، مطابق فرهنگ جاهلی نازل شده­اند. این دیدگاه، دیدگاه صحیحی نیست. گرچه قرآن به لغت عرب و در محیط جاهلی نازل شده است، لکن متاثر از فرهنگ جاهلی نیست. بله، گاهی اوقات، قرآن همان آداب و رسوم­ها و فرهنگ­ها را تقریر و تثبیت می­کند، لکن این، به معنای تاثیر از فرهنگ جاهلی نیست. چنین تفکراتی، تفکرات روشن فکر مآبانه­ای است که در پی از بین بردن قداست قرآن هستند.

به هر صورت، تردید نیست که شأن نزول در تفسیر آیات قرآن تاثیر دارد و آیات قرآن بدون توجه به شأن نزولشان، نور و روشنایی نداشته و مجمل می­شوند.

**قرینه­ی سوم:**

[چند دسته از روایات به عنوان قرینه­ی بر این مطلب وجود دارد:]

**[دسته­ی اول:]**

روایات متعددی به این مضمون وجود دارد که برای تفسیر آیات باید به اهل بیت ع مراجعه نمود. این روایات، همان روایاتی هستند که اخباری­های برای اثبات مبنای خود به آن­ها تمسک جسته­اند و علمای اصولی در بحث حجیت ظواهر کتاب به آن­ها پاسخ داده­اند که مراد از مفاد این روایات، نفی حجیت بالمرّۀ ظاهر قرآن نیست، بلکه مراد نفی حجیت ظواهر کتاب قبل از مراجعه به سنت است.[[18]](#footnote-18)

یکی از روایاتی که نشان می­دهد، برای فهم کتاب باید به سنت مراجعه نمود، حدیث ثقلین است:

**«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ يَوْمَ قَبَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا- كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ‏ يَفْتَرِقَا حَتَّى‏ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض‏ ...»**[[19]](#footnote-19)

تعبیر «لَنْ‏ يَفْتَرِقَا حَتَّى‏ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض‏»، إخبار به داعی انشاء است؛ یعنی این دو را از هم جدا نکنید. کتاب باید کنار سنت فهمیده شود و عترت در کنار کتاب. بنابراین، حدیث ثقلین نیز ناظر به مرجعیت قرآن و عترت در کنار یکدیگر است، یعنی هر دو باید کنار هم قرار داده شوند تا معارف دینی فهمیده شوند.

**[دسته­ی دوم:]**

[دسته­ی دوم، روایاتی هستند که امر به ارجاع به قرآن داده­اند.] علمای علم اصول در رد دیدگاه اخباری­ها می­گویند: روایاتی که مورد تمسک اخباری­ها قرار گرفته است، تنها بخشی از روایات موجود است و روایات دیگری نیز بر خلاف ادعای اخباری­ها وجود دارند که نسبت به روایات مورد استناد اخباری­ها، حجم بیشتری دارند. این روایات در کتاب *رسائل* شیخ انصاری ره گردآوری شده است.[[20]](#footnote-20) از جمله­ی این روایات، روایاتی هستند که معصوم ع می­فرمایند: «چرا به قرآن مراجعه نمی­کنید؟» و نحوه­ی مراجعه به قرآن را آموزش می­دهند. یکی از این روایات، این روایت است:

**«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع أَ لَا تُخْبِرُنِي مِنْ‏ أَيْنَ‏ عَلِمْتَ‏ وَ قُلْتَ‏ إِنَ‏ الْمَسْحَ‏ بِبَعْضِ‏ الرَّأْسِ‏ وَ بَعْضِ الرِّجْلَيْنِ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ نَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ‏ فَعَرَفْنَا أَنَّ الْوَجْهَ كُلَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُغْسَلَ ثُمَّ قَالَ- وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ‏ ثُمَّ فَصَّلَ بَيْنَ الْكَلَامِ‏ فَقَالَ‏ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ‏ فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ- بِرُؤُسِكُمْ‏ أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاءِ ثُمَّ وَصَلَ الرِّجْلَيْنِ بِالرَّأْسِ كَمَا وَصَلَ الْيَدَيْنِ بِالْوَجْهِ فَقَالَ‏ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ‏ فَعَرَفْنَا حِينَ وَصَلَهَا بِالرَّأْسِ أَنَّ الْمَسْحَ عَلَى بَعْضِهَا ثُمَّ فَسَّرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلنَّاسِ فَضَيَّعُوه».‏**[[21]](#footnote-21)

ذیل این روایت، تعبیر جالبی آمده است: «ثُمَّ فَسَّرَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلنَّاسِ». بر اساس این عبارت، آیه نازل شده است و پیامبر ص آن را تفسیر نموده­اند، لذا اینگونه نیست که آیه بدون تفسیر باشد.[[22]](#footnote-22)

**[دسته­ی سوم:]**

دسته­ی سوم، روایاتی هستند که قرآن را به عنوان داور، برای شناخت روایات صحیح از سقیم قرار داده­اند، مانند:

**«وَ بِإِسْنَادِهِ** [قطب راوندی] **عَنِ الصَّدُوقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَاعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ‏ كِتَابَ‏ اللَّهِ‏ فَذَرُوه‏**».[[23]](#footnote-23)

بر اساس این روایات، قرآن مرجع داوری بین دو روایت [مختلف] است، در حالی که اگر کتاب بدون مراجعه به سنت قابل استناد نباشد، داوری قرآن معنا ندارد.

**جمع­بندی نهایی:**

از کنار هم قرار دادن آیات و روایات این نتیجه می­رسیم که مجموع روایات من حیث المجموع، این مطلب را می­رسانند که برای تفسیر آیات قرآن، در ابتدا باید به اهل بیت ع مراجعه نمود. یکی از تاثیرات مراجعه به روایات اهل بیت ع، اطلاع از شأن نزول آیات است که پیش از این برای ما پوشیده بوده است. همان­طور که گذشت، گاهی اوقات، ضمیمه نمودن شأن نزول باعث تغییر ظهور آیه می­شود.

توضیح بیشتر: کلمات مفسرین در بیان شأن نزول یک آیه در اکثر موارد با یکدیگر تفاوت دارد و هر کدام، مطلبی را به عنوان شأن نزول آیه ذکر نموده­اند. در این موارد، کلام مفسرین حجیت ندارد. بله، اگر ایشان در موضوعی اتفاق نظر داشتند، آن مطلب قابل استناد است. اما اینکه یک مفسر مطلبی را بیان کرده باشد و یا بین مفسرین اختلاف نظر باشد، نمی­توان به کلام ایشان استناد نمود. اما بر اساس روایات ما، علم کتاب مختص اهل بیت ع دانسته شده است.

یکی از نکاتی که این روایت اشاره به آن دارد، این است که علی ع شأن نزول آیات را می­دانسته است.[[24]](#footnote-24) ذیل برخی روایات آمده است که تنها کسی که می­دانسته است که هر آیه، کجا نازل شده است، علی ع است.[[25]](#footnote-25) در کتاب *حلیۀ الاولیاء* ابن نعیم که از کتب اهل سنت است و دیگر کتب اهل سنت، روایتی به این مضمون نقل شده است که حضرت علی ع فرموده­اند: من تنها کسی هستم که علم به جمیع جوامع کتاب دارم.[[26]](#footnote-26) [[27]](#footnote-27)

بنابراین، یکی از نکات روایات معصومین ع، بیان شأن نزول آیه است که در تعیین معنای آن، نقش موثری دارد.

از دیگر نکات روایات ائمه معصومین ع، بیان باطن قرآن است. روایات متعددی به این مضمون وجود دارد که قرآن، ظهر و بطن دارد و بطن قرآن را ائمه ع می­دانند.[[28]](#footnote-28)

اصل ورود به این بحث برای بررسی این مطلب بود که اگر روایتی با ظاهر قرآن منافات داشت، چه باید کرد. آیا این روایت، حجت است یا نیست؟ آیا این روایت، داخل در اخبار «ما خالف کتاب الله فذروه» است یا خیر؟ برای اینکه این مطلب روشن شود، باید توجه نمود که خیلی اوقات، خود روایت - بر فرض صحت صدور- قرینه­ای برای تعیین مراد از آیه می­شود، یعنی یک نوع، جمع عرفی بین قرآن و روایت است. یکی از موارد جمع عرفی بین قرآن و سنت، روایاتی هستند که شأن نزول آیات را بیان می­کنند.[[29]](#footnote-29) برای این مطلب، دو روایت به عنوان نمونه ذکر می­شود:

**نمونه­ی اول:**

روایت اول روایتی است که در *قرب الاسناد* و *کافی[[30]](#footnote-30)* وارد شده است:

**«قَالَ** [إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْخَالِق‏]**: وَ قَالَ‏ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ‏ عَلَيْهِ‏ السَّلَامُ‏ لِلْأَحْوَلِ‏: «أَتَيْتَ الْبَصْرَةَ»؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «كَيْفَ رَأَيْتَ مُسَارَعَةَ النَّاسِ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَ دُخُولَهُمْ فِيهِ»؟. فَقَالَ: وَ اللَّهِ إِنَّهُمْ لَقَلِيلٌ، وَ قَدْ فَعَلُوا وَ إِنَّ ذَلِكَ لَقَلِيلٌ. فَقَالَ: «عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ». قَالَ: «مَا يَقُولُ أَهْلُ الْبَصْرَةِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى؟ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَقُولُونَ: إِنَّهَا لِقَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ: «إِنَّمَا نَزَلَتْ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ»**.**[[31]](#footnote-31)**

**نکات روایت:**

نکته­ی اول: مراد از «أحول»، مومن الطاق، یعنی محمد بن نعمان (متکلم معروف) است.

نکته­ی دوم: بصره شهری سنی نشین بوده است و تمایلات شیعی در آن خیلی کم بوده است، [لذا حضرت ع از او درباره­ی وضعیت گرایش مردم به تشیع می­پرسند.] أحول نیز از کسانی بوده که برای تشیع، تبلیغ می­کرده است، لذا حضرت ع به وی می­گویند که «علیکم بالاحداث»، یعنی روی جوان­ها سرمایه گذاری کنید.

نکته­ی سوم: ذیل روایت آمده است: «قَالَ: «مَا يَقُولُ أَهْلُ الْبَصْرَةِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى[[32]](#footnote-32)؟ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَقُولُونَ: إِنَّهَا لِقَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ.»

حضرت ع می­فرمایند: این مطلب صحیح نیست، (در نقل *کافی* آمده است که حضرت ع می­فرمایند: «فَقَالَ كَذَبُوا») بلکه «إِنَّمَا نَزَلَتْ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ».

چند معنا برای کلمه­ی «القربی» در این آیه بیان شده است. یک معنا این است که «پاداش من این است که شما به قوم و خویش خودتان خدمت نمایید»[[33]](#footnote-33). لکن خیلی بعید است که اجر رسالت، خدمت به قوم خویش باشد. این معنا آنقدر مستبعد است که اهل بصره­ی سنی مذهب نیز قائل به آن نبوده­اند. اهل بصره معتقد بودند: «یقولون انّها لقرابۀ رسول الله و لأهل بیته». ایشان «قربی» را به معنای «قربایَ» معنا می­کردند، به معنای «خویشاوندان خودم» می­دانستند و الف و لام کلمه­ی «القربی» را به معنای الف و لام جنس می­دانستند که مفید استعاب و جنس در قربای پیامبر ص است. اما ذیل این روایت می­گوید که الف و لام در «القربی»، الف و لام عهد حضوری است و اشاره به قربی خاصی دارد که تحت کساء جمع شده بودند. بنابراین، روایت اشاره به این نکته دارد که این آیه وقتی نازل گردیده است که پیامبر ص، خویشان خود را تحت کساء جمع نموده بودند. در روایات دیگری نیز وارد شده است که ام سلمه درخواست نمود که وارد جمع کساء شود، ولی پیامبر ص به ایشان فرمودند: تو بر خیری ولی حق ورود به این جمع را نداری.[[34]](#footnote-34) به نظر می­رسد کساء، حریمی بود که این عده­ی بخصوص از خویشان پیامبر ص را از سایر خویشان حضرت ع متمایز می­ساخت.

بنابراین، این روایت با آیه­ی مذکور جمع عرفی دارد و حتی اگر ادعا شود که ظهور ذاتی، الف و لام «القربی» در این آیه، در جنس خویشان است، باز هم به قرینه­ی روایت، الف و لام «القربی» به الف و لام عهد معنا می­شود.

**نمونه­ی دوم:**

نمونه­ی دیگر، روایت معاویۀ بن عمار الدُّهنی است که در *تفسیر عیاشی* آمده است:

**«عن معاوية بن عمار الدهني عن أبي عبد الله ع قال‏ إن‏ العمرة واجبة على‏ الخلق‏ بمنزلة الحج، لأن الله يقول: «وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ‏» و إنما نزلت العمرة بالمدينة».[[35]](#footnote-35)**

در این روایت، برای وجوب عمره به آیه­ی **«و أتموا الحج و العمرۀ لله»**[[36]](#footnote-36) تمسک شده است. سوالی که مطرح است اینکه این آیه چه ارتباطی به وجوب عمره دارد؟ ظاهر آیه این است که اگر حج و عمره را شروع کردید، آن را تمام نمایید. برخی نیز معتقدند که این آیه مربوط به داستان حج حدیبیه است که مسلمانان قصد حج داشتند و محرم شده بودند و سپس این آیه نازل شد که حج خود را کامل کنید.[[37]](#footnote-37) لکن ذیل این روایت به نکته­ای اشاره شده است: «و إنما نزلت العمرة بالمدينة». حضرت ع می­فرمایند: این آیه زمانی نازل شده است که حج و عمره و تلبس به احرامی در کار نبوده است. بر این اساس، همان طور که برخی از مفسرین نیز گفته­اند: اتمّ، به دو معنا بکار می­رود. [یک معنای آن، اتمام امر شروع شده است.] اما معنای دیگر آن، یعنی حج کاملی تحویل بدهید. این معنا مانند «ضیّق فم الرکیۀ» است، یعنی دهانه­ی چاه را تنگ بگیر. معنای این عبارت، این نیست که ابتدا چاهی با دهانه­ی گشاد بساز و بعد دهانه­ی آن را تنگ کن، بلکه معنای آن این است که از ابتدا دهانه­ی چاه را تنگ بساز. لذا در این عبارت وجود چاه، مفروض نیست. همین نکته، در این آیه نیز وجود دارد و مراد از اتمام حج و عمره این است که مسلمانان موظفند که حج و عمره­ی کاملی را تحویل بدهند. تعبیر «انّما نزلت العمرۀ بالمدینۀ» نیز ناظر به این نکته است که حج و عمرۀ، مفروض الوجود نیستند. شبیه این نکته در آیه­ی **«حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ»[[38]](#footnote-38)**، مطرح می­شود. بر این اساس، معنای آیه، این نیست که بعد از اینکه خط سفید از خط سیاه جدا شد، واجب است که صومی را که شروع نموده­اید کامل کنید، بلکه معنای آیه این است که بعد از فجر، واجب است که یک صوم کامل تا شب اتیان شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. . انعام: 155 [↑](#footnote-ref-1)
2. . ص: 29 [↑](#footnote-ref-2)
3. . فصلت: 3 [↑](#footnote-ref-3)
4. . نحل: 89 [↑](#footnote-ref-4)
5. . بقره: 185 [↑](#footnote-ref-5)
6. . نساء: 174 [↑](#footnote-ref-6)
7. . [چنین روایتی پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-7)
8. . [چنین کلامی از شیخ ره پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-8)
9. . سؤال: ...

   ... پاسخ: نه، چنین امری اصلا عرفی نیست. [↑](#footnote-ref-9)
10. . بقره: 129 [↑](#footnote-ref-10)
11. . جمعه: 2 [↑](#footnote-ref-11)
12. . **«فنقول: مذهب الشافعي رحمه اللّه أن هذا السعي ركن، و لا يقوم الدم مقامه، و عند أبي حنيفة رحمه اللّه أنه ليس بركن، و يقوم الدم مقامه، و روي عن ابن الزبير و مجاهد و عطاء، أن من تركه فلا شي‏ء عليه»** *مفاتيح الغيب*، ج‏4، ص 137 [↑](#footnote-ref-12)
13. . برای روایات اهل سنت مراجعه شود به: *جامع البيان في تفسير القرآن*، ج‏2، ص 27 [↑](#footnote-ref-13)
14. . **«عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله ع قال سألته عن السعي بين الصفا و المروة فريضة هو أو سنة قال: فريضة، قال: قلت: أ ليس الله يقول: «فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما» قال: كان ذلك في عمرة القضاء و ذلك أن رسول الله ص كان شرطه عليهم أن يرفعوا الأصنام فتشاغل رجل من أصحابه حتى أعيدت الأصنام فجاءوا إلى رسول الله ص فسألوه و قيل له: إن فلانا لم يطف و قد أعيدت الأصنام، قال: فأنزل الله «إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما» أي و الأصنام عليهما.»** *كتاب التفسير* (للعیاشی)، ج‏1، ص 70 [↑](#footnote-ref-14)
15. . **«وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذلِكَ فَهُمْ شُرَكاءُ فِي الثُّلُث»** نساء: 12

    **«يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فىِ الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌاْ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِن لَّمْ يَكُن لهََّا وَلَدٌ فَإِن كاَنَتَا اثْنَتَينْ‏ِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ ممَِّا تَرَكَ وَ إِن كاَنُواْ إِخْوَةً رِّجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَينْ‏ِ يُبَينِ‏ُّ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّواْ وَ اللَّهُ بِكلُ‏ِّ شىَ‏ْءٍ عَلِيمُ»** نساء: 176 [↑](#footnote-ref-15)
16. . **«عن بكير بن أعين عن أبي عبد الله ع قال الذي عنى الله في قوله «وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذلِكَ فَهُمْ شُرَكاءُ فِي الثُّلُثِ» إنما عنى بذلك الإخوة و الأخوات من الأم خاصة»** *كتاب التفسير*، ج‏1، ص 227**؛ «عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ع في قوله «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ» إنما عنى الله الأخت من الأب و الأم أو أخت لأب فلها النصف مما ترك وَ هُوَ يَرِثُها إِنْ لَمْ يَكُنْ لَها وَلَدٌ ... وَ إِنْ كانُوا إِخْوَةً رِجالًا وَ نِساءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فهم الذين يزادون و ينقصون و كذلك أولادهم يزادون و ينقصون.»** همان، ج1، ص 286 [↑](#footnote-ref-16)
17. . سؤال: ...

    ... پاسخ: خیر. اینگونه نیست. ادعای ما این نیست که شأن نزول در فهم تمامی آیات قرآن دخالت دارند، بلکه مساله این است که شأن نزول می­تواند در فهم آیه دخیل باشد و اینگونه نیست که تنها خود آیات، معنای خود را برسانند. [↑](#footnote-ref-17)
18. . **«و يحتمل أن يكون المراد بالأخبار الناهية عن التفسير بالرأي هو الاستقلال بالعمل بالكتاب، بلا مراجعة الأئمة (عليهم السلام)، كما هو ظاهر بعض الأخبار. و أمّا العمل بظواهر الكتاب- بضميمة مراجعة الروايات لاحتمال التخصيص و التقييد و غيرهما من القرائن على المراد- فلم يدل على المنع عنه دليل. فتحصّل: أنّ الصحيح جواز العمل بظواهر الكتاب بعد الفحص عن الأخبار، كما هو الحال في العمل بظواهر الأخبار، إذ العمل بها أيضاً يحتاج إلى الفحص عن المخصص و المقيد، و القرينة على إرادة خلاف الظاهر.»** *مصباح الأصول* (طبع موسسة إحياء آثار السيد الخوئي)، ج‏1، ص 146 [↑](#footnote-ref-18)
19. . *الكافي* (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص 415 [↑](#footnote-ref-19)
20. . فرائد الأصول، ج‏1، صص 144 - 149 [↑](#footnote-ref-20)
21. . *الكافي* (ط - الإسلامية)، ج‏ 3، ص 30، حدیث 4 [↑](#footnote-ref-21)
22. . سؤال: ...

    ... پاسخ: خیر، در این بحث، در مقام اثبات شیخ ره نیستیم. بلکه در صدد بیان این نکته هستیم که از ذیل این روایت بدست می­آید که بسیاری از تفسیرهایی که در کلام ائمه معصومین ع آمده است، تفسیرهایی بوده است که پیغمبر ص نیز بیان کرده­اند، لکن به ما نرسیده است و بعدا از طریق اهل بیت ع پی به آن­ها برده­ایم. بعدا پیرامون این نکته توضیح بیشتری خواهیم داد. [↑](#footnote-ref-22)
23. . *بحار الأنوار* (ط - بيروت)، ج ‏2، ص 235، حدیث 20 [↑](#footnote-ref-23)
24. . [روایتی که استاد به آن اشاره دارند، مشخص نیست کدام روایت است.] [↑](#footnote-ref-24)
25. . «**فَقُلْتُ لَهُمْ مَنْ قَيِّمُ الْقُرْآنِ‏ فَقَالُوا ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ وَ عُمَرُ يَعْلَمُ وَ حُذَيْفَةُ يَعْلَمُ قُلْتُ كُلَّهُ قَالُوا لَا فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً يُقَالُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيّاً ع وَ إِذَا كَانَ الشَّيْ‏ءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا أَنَا أَدْرِي**». *الكافي* (ط - الإسلامية)، ج‏1، صص 168 و 169 [این روایت، در جلسه قبل بیان گردیده است.] [↑](#footnote-ref-25)
26. . [منبع برای این مطلب پیدا نشد.] [↑](#footnote-ref-26)
27. . سؤال: ...

    ... پاسخ: نه، مصحف علی ع ربطی به این مباحث ندارد. [↑](#footnote-ref-27)
28. . «**139/ [1]- محمد بن الحسن الصفار: عن محمد بن عبد الجبار، عن محمد بن إسماعيل، عن منصور، عن ابن أذينة، عن الفضيل بن يسار، قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن هذه الرواية: «ما من آية إلا و لها ظهر و بطن» فقال: «ظهر و بطن هو تأويله منه ما قد مضى، و منه ما لم يجي‏ء، يجري كما تجري الشمس و القمر، كلما جاء فيه تأويل شي‏ء منه يكون على الأموات كما يكون على الأحياء، قال الله تبارك و تعالى: وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ نحن نعلمه»**. *البرهان في تفسير القرآن*، ج‏1، ص 44 [↑](#footnote-ref-28)
29. . سؤال: ...

    ... پاسخ: صد در صد می­ماند. [↑](#footnote-ref-29)
30. . *الكافي* (ط - الإسلامية)، ج‏8، ص 93، حدیث 66 [↑](#footnote-ref-30)
31. . *قرب الإسناد* (ط - الحديثة)، النص، صص 128 و 129، حدیث 450 [↑](#footnote-ref-31)
32. . شوری: 23 [↑](#footnote-ref-32)
33. . **«و قال آخرون: بل معنى ذلك: إلا أن تصلوا قرابتكم. ذكر من قال ذلك: حدثنا بشر، قال: ثنا أبو عامر، قال: ثنا قرة، عن عبد الله بن القاسم، في قوله: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‏ قال: أمرت أن تصل قرابتك»** *جامع البيان في تفسير القرآن*، ج‏25، ص 17 [↑](#footnote-ref-33)
34. . **«قال: ثنا فضيل بن مرزوق، عن عطية، عن أبي سعيد عن أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه و سلم أن هذه الآية نزلت في بيتها إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً قالت: و أنا جالسة على باب البيت، فقلت: أنا يا رسول الله أ لست من أهل البيت؟ قال: «إنك إلى خير، أنت من أزواج النبي صلى الله عليه و سلم» قالت: و في البيت رسول الله صلى الله عليه و سلم و علي و فاطمة و الحسن و الحسين رضي الله عنهم.»** *جامع البيان في تفسير القرآن*، ج‏22، ص 7 [↑](#footnote-ref-34)
35. . *تفسير العياشي*، ج‏1، ص 88، حدیث 223 [↑](#footnote-ref-35)
36. . بقره: 196 [↑](#footnote-ref-36)
37. . **«المسألة الرابعة: في تفسير الإتمام في قوله: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ و فيه وجوه أحدها: ... و ثانيها: قال أبو مسلم: المعنى أن من نوى الحج و العمرة للّه وجب عليه الإتمام، قال: و يدل على صحة هذا التأويل أن هذه الآية إنما نزلت بعد أن منع الكفار النبي صلى اللّه عليه و سلّم في السنة الماضية عن الحج و العمرة فاللّه تعالى أمر رسوله في هذه الآية أن لا يرجع حتى يتم هذا الفرض ...»** *مفاتيح الغيب*، ج‏5، ص 300 [↑](#footnote-ref-37)
38. . بقره: 187 [↑](#footnote-ref-38)